

هو العليم

امير المؤمنين عليه السلام محور عدالت و ميزان حق

مناقب اهل بيت - مجلس پنجم

بیانات

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بارئِ الخلاقِ أجمعين، باعِثِ الأنبياءِ والمرسلين

و الصلوة و السلام على أشرفِ السُّفراءِ المُكْرَمين، خاتمِ الأنبياءِ و المرسلين

حبيبِ إلهِ العالمين، أبي القاسمِ مُحَمَّد و على آله الطَّيِّبينَ الطَّاهرينَ

و لعنةُ الله على أعدائِهِم أجمعين مِنَ الآنَ إلى قيامِ يومِ الدين

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^١

«ما پیغمبران و انبیاء را فرستادیم با حجّت و بیّنه و معجزه، و با آنها کتاب و میزان فرستادیم تا اینکه مردم در میان خود به عدالت رفتار کنند و قیام به قسط و داد بنمایند.»

بیّناتی که خداوند علیّاً علیّی به پیغمبران داده، همان ادلّه نبوت و معجزاتی است که از دست آنها سر می‌زند، و دلالت بر ربط آنها با پروردگار و عالم ملکوت دارد.

و با آنها کتاب و میزان فرستاده است. کتاب عبارت است از دستوراتی که به عنوان تشریح، برنامه زندگی عمل مردم و امت است؛ و میزان عبارت است از ترازو، یعنی آنچه را که با او حق و باطل، زشت و زیبا، خوب و بد، صلاح و فساد، و سعادت و شقاوت اندازه‌گیری می‌شود و از هم جدا می‌شود.

وجوب جریان عدالت در رابطه با خدا، مردم و خود شخص

این میزان، روح آن پیغمبر است که براساس قسط و عدل قرار دارد، و تمام امت باید کارهای خود را با او اندازه‌گیری کنند و خود را به او نزدیک کنند، و از مواضع افراط و تفریط و تجاوزات خودداری کنند. اگر چنین کردند، قیام به قسط می‌کنند؛ یعنی وجود آنها براساس عدالت، تربیت می‌شود.^٢

عدالت یعنی راه حق را طی کردن و در صراط مستقیم بودن و از تجاوزات خودداری کردن؛ خواه راجع

^١ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

^٢ جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت میزان اعمال در قیامت، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، مجلس ۵۴ و ۵۵.

به رابطه‌ای که بین انسان و بین خالق انسان است، و خواه راجع به اموری که راجع به شخص خود انسان است، و خواه راجع به اموری که بین انسان و بین مردم دیگر است؛ در تمام این مراحل بایستی قسط و عدالت اجرا بشود.

عدالت از نقطه نظر عقیده، توحید و اعتراف به یگانگی پروردگار در ذات و اسماء اوست؛ و عدالت از نقطه نظر شخص، تربیت کردن صفات و ملکات او براساس صراط مستقیم و میزان حق است؛ و عدالت از نقطه نظر رابطه‌ای که بین انسان و بین مردم است، عبارت است از مراعات حقوق آنها و عدم تجاوز بآی نحو کان.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم الانبیاء و المرسلین است، از نقطه نظر عدالت در مقامی قرار دارد که به هیچ وجه من الوجوه در تمام شراشر وجود آن حضرت غیر از عدالت نیست. کفار مکه آمدند گفتند:

ای محمد! دست از این ادعای خود بردار، آنچه بخواهی ما برای تو حاضر می‌کنیم، از اموال خود، آنچه بخواهی به تو می‌دهیم، تو را رئیس و حاکم و سلطان خود قرار می‌دهیم، و همه در زیر لوأ و فرمان تو درمی‌آییم، از بهترین زنان زیبای جهان برای تو می‌آوریم، از این املاک و باغستان‌های سرسبز طائف آنچه بخواهی برای تو تهیه می‌کنیم؛ فقط تو دست از این ادعا بردار که: خدا یکی است و همه باید در زیر فرمان او باشند، و سر از فرمان افرادی مانند خود باید بپیچند، و همه در تحت اطاعت و عبودیت خدا دربیایند! از این یک حرف دست بردار، ما را در کارهای خود آزاد بگذار، ما همه خادم تو هستیم و بنده تو؛ در آن صورت در اجرای منویات تو همه کوشا هستیم.

پیغمبر فرمود:

قسم به خدا اگر خورشید را در کف دست راست من بگذارید و ماه را در کف دست چپ من، «قولوا لا إله إلا الله تفلحوا»^۱ هیچ چاره‌ای نیست باید بگویید: «لا إله إلا الله»، و باید اعتراف به ربوبیت او کنید و باید به اوامر پروردگار رفتار کنید!^۲

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۳

^۱ مناقب آل‌ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۵۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۹۲؛ ج ۴، ص ۳۴۱؛ ج ۵، ص ۳۷۱ و ۳۷۶.

^۲ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۸.

^۳ سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۵.

«حقاً خداوند به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم‌نهی می‌نماید، و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه شما متذکر گردید.»

همه شما باید قیام به عدل کنید، از تجاوز به حقوق غیر، خودداری کنید، از ریاست‌های باطله و فرعونیت‌ها دست بردارید، و همه باید سر به عبودیت پروردگار بنهید؛ غیر از این هیچ چاره‌ای نیست! ماه و خورشید به درد من چه می‌خورد؟! زن زیبا و باغ و طلا و مُلک به درد من چه می‌خورد؟! ریاست و حکومت برای من چه فایده‌ای دارد؟! من بنده خدا و فرستاده او هستم و مأمورم شما را به این صراط مستقیم دعوت کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام میزان عدالت

امیرالمؤمنین علیه السلام وصی این پیغمبر است؛ در تمام شراشر و جود آن حضرت، یک جنبه انحراف و تعدی نیست. روحش، سرش، عقائدش، ملکاتش، غرائزش همه در صراط مستقیم و اعتدال آمده است، طرز تفکر و افعالش همه در صراط حق است؛ **(لِيُقِيمُوا لِلنَّاسِ بِالْقِسْطِ)**:^۱ «برای اینکه مردم را به عدالت و قسط دعوت کند.»

آن میزانی که با امیرالمؤمنین است همان خاصه نفسی و روحی او است که مانند شاهین ترازو، هر صلاحی را از فساد، و هر خوبی را از زشت، و هر مستقیمی را از کج، و هر راه سعادت را از راه شقاوت تشخیص می‌دهد؛ و این میزان برای مردم است تا روز قیامت.

نه اینکه امیرالمؤمنین خود را تصنعاً به عدالت بزند و بخواهد عدالت را در میان مردم اجرا کند؛ کار تصنعی نیست. حقیقت عدالت و قیام به قسط با روح امیرالمؤمنین از همان اول، و به واسطه تعلیم و تربیت در مرتبه ثانی، سرشته و خمیر شده است. حضرت میزان عدالت است و غیر از عدالت نمی‌تواند رفتار کند؛ هنگامی که ناعدالتی باشد ناراحت است، سرش درد می‌گیرد، تب می‌کند، خطبه می‌خواند و فریاد می‌زند.

در یک وقت لشکریان معاویه در شهر انبار آمدند و یک خلخال از پای یک زن یهودیه که در ذمه اسلام بود ربودند. حضرت این مطلب را که شنید عرق کرد، تب کرد، عبایش هنگام راه رفتن به زمین می‌کشید؛ یک خطبه مفصلی می‌خواند که:

وای بر شما! شما مسلمانید و غیرت دارید، آن وقت متعدیان از پای یک زن یهودی که در ذمه اسلام است خلخال بیرون بیاورند و بر غیرت و عصبیت شما برنخورند؟! قسم به خدا اگر انسان بر این دردها بمیرد بهتر است!^۲

بزرگان درباره عدالت امیرالمؤمنین بحث‌ها دارند، متفکران جهان بحث‌ها دارند. عدالت آن حضرت همه را متحیر کرده است که تا چه اندازه آن حضرت بر این اساس استقامت دارد.

^۱ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

^۲ معانی الأخبار، ص ۳۰۹ و ۳۱۰. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این خطبه رجوع شود به /مقام شناسی، ج ۱۷، ص ۴۴۱.

نظر علمای متعصب مصری نسبت به علّت علاقه شیعیان به ائمه خود

بعضی از افرادی که نظر خوبی به شیعه و امامان آنها ندارند، مانند محمد فرید و جدی صاحب کتاب *دائرة المعارف*، و مانند احمد امین مصری صاحب کتاب *فجر الإسلام و ضحی الإسلام*، و مانند ابن عبد ربّه صاحب کتاب *عقد الفرید*، اینها مردمان متعصب و کج سلیقه‌ای هستند، اینها می‌گویند که: «علّت اینکه شیعه به ائمه خود علاقه دارد برای این است که ائمه آنها همیشه کشته شده‌اند یا مورد زجر و شکنجه و آزار، یا در حبس‌های طولانی به سر می‌برده‌اند؛ لذا طبعاً روحیه مردم به اینها گروش پیدا می‌کند. به خلاف خلفای بنی امیه و بالأخص بنی العباس، که دوران حکومت و قدرت و عظمت آنها طول کشید و از تمام امکانات خود استفاده می‌کردند و تمام قدرت‌ها به دست آنها بود؛ و وقتی قدرت به دست انسان باشد، لازمه‌اش تعدی و تجاوز است، لازمه‌اش قدرت انحراف است.

کدام کس قدرت کافی به دست نمی‌آورد و مال فراوان در تحت اختیار ندارد الا اینکه به کارهای قبیح و زشت دست می‌زند؟! و بنی العباس هم از همین قبیل بودند؛ قدرت داشتند، مال داشتند، مُکنت داشتند، سلطنت نیمی از دنیا مال آنها بود؛ لذا شب‌ها تا به صبح مجالس رقص و غنا و شرب برقرار می‌کردند، چون دارای قدرت بودند. اما ائمه شیعه این‌طور نبودند، قدرت به دست آنها نبود؛ و لذا مردم از بنی العباس رمیده شدند و به علویین گرویدند و ائمه آنها را ستایش کردند. ولی معلوم نیست که اگر قدرت به دست ائمه شیعه می‌رسید، آیا آنها باز این محبوبیت را در بین مردم داشتند یا نداشتند؟» این عنوان بحث اینها!

پاسخ به اتهامات احمد امین و دیگران، علیه شیعه

این حرف، بسیار حرف غلطی است، و ناشی از عناد و سماجت و نابینایی و کوری علمی است؛ تاریخ ائمه شیعه از همه چیز روشن‌تر است. برای آنها هرگونه قدرتی متصور بود، ولی آنها نمی‌خواهند از قدرت ظالمانه و جائزانه استفاده کنند؛ آنها قدرت عادلانه می‌خواهند.

بعد از اینکه مردم از بنی امیه متنفر شدند و آنها را کشتند و مروان حمار را کشتند و تمام خاندان بنی امیه را در میان عالم منقرض کردند، خواستند با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیعت به خلافت کنند. حضرت حاضر به خلافت نشد؛ روی جهاتی که من سابقاً برای بعضی از رفقا بحث مفصلش را کردم که چرا حضرت صادق حاضر برای خلافت نشد.^۲ آمده‌اند که بیعت کنند و می‌گویند: بیا سلطان ما باش! حضرت

^۱ ضحی الإسلام، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲. *ظهر الإسلام*، ج ۴، ص ۸۱۵؛ *فجر الإسلام*، ص ۲۷۲ و ۲۷۴.

^۲ رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

راضی نمی‌شود! پس کجا امکانات برای آن حضرت نیست؟!

حضرت امام رضا علیه السلام را که مأمون با جبر و قهر از مدینه طلبید برای اینکه آن حضرت را خلیفه‌المسلمین قرار بدهد و خودش با آن حضرت بیعت به خلافت کند، چرا امام رضا علیه السلام حاضر نشدند، با اینکه تمام قدرت‌ها با آن حضرت است؟ و بعد از تنازل به ولایت عهد، حضرت ولی عهد خلیفه تمام مسلمین روی عالم بودند، و این ولایت عهد مدت یک سال و خرده‌ای طول کشید تا آن حضرت را شهید کردند؛^۳ و حضرت امام رضا از این قدرت خود چه سوء استفاده‌ای کرد؟ از این مال‌های فراوان و از این قدرت فراوان چه سوء استفاده‌ای کرد؟! جز قیام به عدل و قسط در میان مردم؟!

پاسخی دیگر به احمد امین و همفکرانش

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر بیست و پنج سال تصدی در کارهای خلافت نکرد. شخصی که بیست و پنج سال محرومیت کشیده است، حالا مردم با او بیعت می‌کنند و دوست و دشمن برای خلافت او حاضرند، و او را به ریاست برگزیده‌اند،^۴ او باید تمام عقده‌هایی که در بیست و پنج سال در دلش متراکم شده و محرومیت‌هایی را که در این دوران طولانی به دست آورده است، حالا جبران کند؛^۵ حالا باید دست دراز کند به اموال مردم، دست دراز کند به قطعات املاک مردم، دست دراز کند به حکومت‌های مختلف. مدت پنج سال حکومت کرد و لباسش دو لباس کهنه بود؛^۶ و محل خلافتش در دارالاماره نبود، در خانه شخصی خود بود که فرش نداشت و فرایش نداشت.^۷ از اکناف و اطراف عالم برای آن حضرت از بیت‌المال مسلمین

^۱ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۶۰؛ الفرج بعد السائة، ج ۲، ص ۳۴۸؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

^۲ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۸ - ۴۹۰ و ۴۹۲.

^۳ جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکر و خدعه و اجبار مأمون بر ولایت عهدی امام رضا علیه السلام رجوع شود به /امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۰۵.

^۴ نهج البلاغة (عبد)، ج ۱، ص ۳۶.

^۵ جهت اطلاع بیشتر پیرامون خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در تغییر سنت‌های خلاف بعد از رسیدن به خلافت، رجوع شود به /امام شناسی، ج ۸، ص ۲۵۸.

^۶ نهج البلاغة (عبد)، ج ۳، ص ۷۰.

«ألا وإن إمامکم قد اکتفی من دُنْیاه بِطُمرِیهِ و من طُعْمِهِ بِقُرْصِیهِ ... !»

سالک آگاه، ج ۱، ص ۱۵۵:

«ای مردم بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) و به دو نان جو ساخت!»

^۷ /رشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۷:

«قال سويد بن غفلة: دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام بعد ما بويع بالخلافة وهو جالس على حصير صغير ليس في البيت غيره،

می‌آوردند، آن حضرت بالسّویه بین همهٔ مسلمین قسمت می‌کرد؛ خودش هم یک مسلمان، آن مقداری که هر مسلمان می‌گرفت حضرت هم به همان مقدار برمی‌داشت.^۱ بنابراین ائمهٔ مسلمین در دوران فوران قدرت خود، از نقطهٔ نظر عدالت، حالشان همان حالی بود که در دوران محرومیت بوده است. آنها حکومت را برای حکومت نمی‌خواستند، حکومت را برای اجرای عدل در بین مردم، سرکوبی ظالم، و رسانیدن حق به مظلوم، و دعوت تمام مردم به سوی خدا [می‌خواستند]، حکومت را مقدمهٔ این قرار می‌دادند.^۲

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْتُكَ بَيْتُ الْمَالِ وَلَسْتُ أَرَى فِي بَيْتِكَ شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْبَيْتُ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا ابْنَ عَفَلَةَ! إِنَّ اللَّيْبَ [العَاقِلَ] لَا يَتَأَثُّ فِي دَارِ الثُّغْلَةِ وَ لَنَا دَارًا قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَإِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ."
ترجمه: «سوید بن غفله گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم بعد از آن که برای خلافت با ایشان بیعت کرده بودند. دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال در اختیار شما است، درحالی که در این خانه چیزی از آنچه خانه بدان نیاز دارد نمی‌یابم!
فرمود: "سوید! عاقل برای خانه‌ای که باید از آنجا نقل مکان کند، وسایل تهیه نمی‌کند. ما خانه امن و راحتی داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا منتقل نموده‌ایم، و به زودی به سوی آن خانه رهسپار خواهیم شد." (محقق)
۱/ الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲:

«عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا وَكَيْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: "إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرُؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دَرَهْمًا مَا قَامَ لِي عِذْقٌ بِيَثْرَبَ، فَلْيَصِدُّكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَ مُعْطِيَكُمْ!" قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لَهُ: "وَاللَّهِ لَتَجْعَلَنِي وَ أَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً!" فَقَالَ: "إِجْلِسْ أَمَا كَانَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ؟! وَ مَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ بِتَقْوَى!"
معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۹۵:

«چون علی علیه السلام به مقام حکومت و ولایت امور رسیده و زمام امور را در دست گرفتند، بر منبر بالا رفته و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و سپس فرمودند: "سوگند به خدا که من از حقوق مالیه شما، از غنائم و غیره، یک درهم کم نمی‌کنم تا وقتی که یک شاخهٔ خرما برای من در مدینه باقی باشد.

نفس‌های شما باید به شما راست بگوید، آیا چنین می‌پندارید که من خودم در بیت‌المال برای خودم تجاوز نمی‌کنم و برای شما تجاوز می‌کنم (یعنی خودم بیش از حقم بر نمی‌دارم آنگاه به کسی دیگر بیش از حقم می‌دهم)؟! (نه، چنین نیست بلکه نه من و نه شما از بیت‌المال بیش از یک نفر مسلمان حقی نداریم.)»

عقیل - کرّم الله وجهه - که برادر بزرگتر آن حضرت بود، برخاست و گفت: "سوگند به خدا که تو می‌خواهی مرا و این سیاهان را که بندگان سیاه‌پوست هستند در مدینه، یکسان قرار دهی!"
حضرت فرمود: "بنشین! غیر از تو در اینجا کسی نبود که تکلم کند؟! شرافت و فضیلتی بر آن مرد سیاه‌پوست نداری مگر به سابقهٔ اسلام و تقوا!"

۲ معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۸۲:

«امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت عجیبی داشت که آن قدرت و عظمت توأم با ملایمت و عدالت خاصی بود؛ به طوری که از تمام جنایاتی که نسبت به خود آن حضرت می‌شد چشم می‌پوشید و مصالح شخصی خود را صفر، و در برابر مصالح نوع و حقوق

پاسخی دیگر به این افترا

داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام

در همه تواریخ داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور است؛ خودش در نهج البلاغه

می‌فرماید:^۱

وَاللَّهِ لَأَنَّ أَبَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا وَأَجَرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ ظَالِمًا لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَغَاصِبًا لِمَنْ مِنَ الْخَطَامِ! وَكَيْفَ أَظْلِمُ نَفْسًا لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبَلَى قُفُوهُمَا وَيَطْوُلُ فِي الثَّرَى حُلُوهُمَا؟!^۱

(می‌فرماید): «قسم به خدا که اگر من شب را به صبح بیاورم روی خارهای نوک تیز، بدنم شب تا به صبح روی خارهای سعدان باشد (آن خارهای نوک تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله در بیاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول را ملاقات کنم در حالتی که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم، یا بعضی از امتعه دنیا را غصب کرده و به جور برده باشم. من چگونه ظلم کنم به کسی، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پاریگی می‌رود و درنگ او در میان قبر زیاد طول می‌کشد؟!»

وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمَلْتُ، حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْكُم صَاعًا وَرَأَيْتُ صَبِيانَهُ شُعَثَ الشُّعُورِ غُبَرَ الْأُلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّهَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ.

«قسم به خدا، عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا در آورده بود، و بچه‌های او را دیدم که از شدت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کانه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‌اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک من می‌خواست.»

مردم نادیده می‌گرفت و از سوء قصدها و اهانت‌ها غمض عین می‌فرمود.

از اینجاست که می‌بینیم افرادی مانند احمد امین مصری و ابن‌عبدربه در عقد الفرید می‌گویند: «حکومت امیرالمؤمنین به یک نبوت اشبه بود تا به حکومت؛ و افرادی را که آن حضرت تربیت کرد مانند حواریون حضرت عیسی بن مریم بودند. پس این طرز حکومت نیست. و بر همین اساس صدق و عدالت بود که معاویه در جنگ صفین غالب آمد.»

آری، باید به این دو نفر و امثال آنها از افرادی که حکومت را یک سیاست توأم با مکر و خدعه و دروغ می‌دانند و برای وصول به آن از هیچ جنایتی دریغ ندارند، گفت:

حکومت حقّه الهیه، حکومت حق است و منظور مسلط شدن بر اعراض و اموال و نفوس مردم نیست؛ مقصود خودنمایی و مصارعه در صحنه منیت و فردپرستی نیست؛ بلکه نشان دادن نهال عدالت در قلوب مردم و إحقاق حقوق است. و البته این حکومت الهیه است که باید به دست امیرالمؤمنین و افراد تربیت‌شده در مکتب او صورت گیرد.»

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون فرازهایی از این خطبه شریفه امیرالمؤمنین علیه السلام رجوع شود به *انوارالملکوت*، ج ۲، ص ۱۴۹، عنوان «چرا امیرالمؤمنین میزان اعمال است.»

و عَاوَدَنِي مُؤَكَّدًا وَ كَرَّرَنِي مُكْرَّرًا وَ قَدْ أَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي وَ ظَنَّ أَنِّي أْبَيْعُهُ دِينِي وَ اتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي! «نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‌دادم، استماع می‌کردم؛ از این استماع و گوش دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم از این گندم مسلمان‌ها یک من به او بدهم، و من از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال خواست و گفته او بروم!»

فَأَحْيَيْتُ حَدِيدَةً فَأَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَصَجَّ صَجِيجَ ذِي دَنْفٍ مِنَ أَلْمِهَا وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِسْمِهَا. فَقُلْتُ: ثَكَلَتْكَ الثَّوَاكِلُ! أَتِنَّ مِنْ نَارٍ أَحْمَاهَا إِنْ سَأْتَهَا لِلْعَبَةِ، وَ تُجْرُنِي إِلَى نَارٍ أَسْجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ؟! أَتِنَّ مِنْ أَدَى وَ لَا أَتِنَّ مِنْ لَطَى؟!

«من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به پوست بدن عقیل، برادرم چسباندم؛ یک مرتبه صدای ناله‌اش بلند شد و نزدیک بود بدنش محترق بشود و بسوزد. گفتم: ای مادرت بر تو بگرید! چرا فریاد می‌کنی؟! چرا داد و بیداد می‌کنی؟! فریاد می‌کنی از آتشی که یک انسانی مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی پوست بدن تو گذاشته؟! آن وقت مرا دعوت می‌کنی به آن آتش قیامت که جبارش از روی غضب برای مخالفین و سرکشان تهیه کرده؟! تو از این آهن داغ ناله می‌کنی و من از آن آتش غضب پروردگار در روز قیامت، ناله نکنم؟!»

وَ أَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ شَبَّتُهَا كَأَنَّهَا رِيْقٌ حَيَّةٌ أَوْ قَيْئُهَا.

«از این عجیب‌تر، یک شخصی در منزل را زد و برای ما یک حلوایی آورد؛ (این شخص، أشعث بن قیس کندی است؛ رئیس منافقین، از اصحاب امیرالمؤمنین.^۱ مانند زمان رسول خدا که عبدالله بن ابی سلول، رئیس منافقین در مدینه بود،^۲ در میان اصحاب امیرالمؤمنین، أشعث بن قیس رئیس منافقین است. تمام فسادهای کوفه زیر سر اوست؛ حتی در ریختن خون امیرالمؤمنین در این شب ضربت، به ابن ملجم و وردان و شیبب کمک کرد.^۳ عجیب مردی است! مرد منافق و کارشکن است، حب ریاست از مجرای باطل دارد و می‌خواهد از مقام و شوکت امیرالمؤمنین استفاده سوء کند؛ و امیرالمؤمنین هم، چنین آدمی نیست که دور و بر خود را از این افراد جمع کند، و به آنها پست‌ها و حکومت‌های حساس بدهد برای اسکات آنها، گرچه ملازم و مقارن باشد با از بین رفتن اموال و نوامیس و تجاوز به حقوق؛ این کار امیرالمؤمنین نیست.) (حضرت می‌فرماید): در زد و وارد شد و یک حلوای خیلی مرغوبی تهیه کرده بود و در کاسه‌ای گذاشته بود و سر او را هم پوشانده بود و برای ما آورده بود. من نگاهم به این حلوا افتاد، دیدم چقدر این حلوا تلخ است! مثل اینکه واقعاً با آب دهان مار یا با قی مار این را خمیر کرده‌اند و درست کرده‌اند. به او گفتم: این چیست؟»

^۱ تسلیة المجالس، ج ۱، ص ۴۸۸.

^۲ المغازی، ج ۳، ص ۱۰۵۷ - ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۳۴ و ۳۵.

^۳ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

أَصِلَّةٌ هَذَا أُمُّ زَكَاةٌ أَمْ صَدَقَةٌ؟

«آیا این صلّه است؟ (یعنی این را می‌دهی برای اینکه حاجتت را من برآورم؟ این را به عنوان رشوه، تعارف آوردی برای ما، تا قلب مرا ضبط کنی و من تقاضاهای تو را قبول کنم؟ این را به عنوان صلّه آوردی، رشوه آوردی؟) یا این زکات است؟ یا صدقه است؟

اگر صلّه است که صلّه جایز نیست، رشوه جایز نیست، انسان برای کسی چیزی را ببرد به نیت اینکه از او سوء استفاده کند؛ برای تمام افراد مسلمین این کار حرام است! اگر زکات است، من امیرالمؤمنین هستم، سید هستم، زکات به من نمی‌رسد! اگر صدقه است، إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا مُحَرَّمَةٌ؛ صدقه بر ما اهل بیت حرام است، ما اهل صدقه نیستیم!»

أَشَعْتُ كَفْتُ:

فَقَالَ لَا ذَا وَ لَا ذَاكَ، وَ لَكِنْ هَدِيَّةٌ.

«نه این است و نه آن است، هدیه‌ای خدمتتان آورده‌ام.»

حضرت در جوابش چه فرمود؟ گفت:

هَبْلَتِكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟! أَمْ مُحْتَبَطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ أَمْ تَهَجُرُ؟!!

«ای مادرها بر تو بگریه! از راه دین آمدی مرا گول بزنی؟ (می‌گویی این هیچ عنوانی ندارد، هدیه آوردم خدمت شما؛ از دین آمدی وارد بشوی؟! ای مرد! عقلت خراب شده، یا جنون به تو رسیده، یا هذیان داری می‌گویی و مرا نشناختی؟!)

فَوَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلَبَهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ!
«قسم به خدا اگر این افلاک هفتگانه را با آنچه در زیر دارد به من بدهند که یک گناهی انجام بدهم و آن گناه این باشد که یک مورچه‌ای که دارد می‌رود یک پوست جو به دهان دارد، من آن پوست جو را جدا کنم، من این کار را نمی‌کنم!»

وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ مَا لِعَلِّي وَ نَعِيمٍ يَفْنَى وَ لَذَّةٍ لَا يَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَلِ.^۱

«قسم به خدا تمام این دنیا، این دنیای خودتان، این حکومت‌ها که شما مرا به آن دعوت می‌کنید، در نزد من پست‌تر است از یک برگی که در دهان یک ملخی است و دارد می‌جود و خرد خرد می‌کند! مرا به این کارها چه؟! مرا به این لذات فانیه چه مناسبت؟! پناه می‌بریم به خدا از خوابیدن عقل و لغزش‌هایی که انسان را می‌گیرد.»

او از این راه آمده است و می‌خواهد من را گول بزند!

کما اینکه خیلی اتفاق می‌افتد برای گول زدن، به عنوان هدیه برای انسان چیزی بیاورند! آن وقت برای

^۱ نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶، با قدری اختلاف.

انسان روایت هم می خوانند که پیغمبر فرمود: انسان خوب است هدیه را قبول کند ولو یک ران ملخی باشد! خود پیغمبر هم هدیه را قبول می کرد ولو یک دانه خرما یا یک جرعه شیر^۱.

بله، پیغمبر قبول می کرد، هر چه بود قبول می کرد؛ اما اگر هدیه بود و عنوان دیگری نداشت. پیغمبر ما خیلی متواضع بود، زن های بیوه یک ماهیچه می گرفتند و در دیزی خود بار می کردند و بعد می گفتند: «یا رسول الله! امروز ناهار بیا پیش ما!» حالا منزلش بیرون مدینه است! پیغمبر اجابت می کرد و می رفت. پیغمبر ما چنین حالی داشت؛^۲ اما خدای ناکرده اگر در این هدیه ذره ای از نیت فاسد بیاید، آن هدیه دیگر هدیه نیست.^۳ چشم ولایت امیرالمؤمنین است که می بیند این حلوی شیرین نیست، این حلوایی است که با زهر مار آمیخته شده است؛ این حلوا حلوی شیرین نیست. ظاهرش حلواست ولی باطنش زهر مار است. این با این حلوا

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۶:

«... وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ وَ لَوْ عَلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ وَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَ لَوْ أَتَاهَا جُرْعَةً لَبَنٍ...»

ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره دعوت آزاده و مملوک را اجابت می کرد ولو برای دست یا پاچه گوسفند؛ و هدیه را قبول می کرد هر چند آن هدیه جرعه ای شیر بود.» (محقق)

^۲ روضة المتقين، ج ۷، ص ۳۴۸:

«قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: "لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لِكُرَاعٍ لَأَجَبْتُ."»

ترجمه: «حتی اگر برای پاچه گوسفندی به جایی دور دست در اطراف شهر دعوت شوم می پذیرم!» (محقق)

الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۹۳:

«عن ابن عباس قال: "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ وَ سَلَّمَ) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ، وَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَ يَعْتَقِلُ الشَّاةَ، وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْزِ الشَّعِيرِ."»

ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره بر زمین می نشست و بر زمین غذا می خورد، گوسفند را می بست و دعوت مملوکان را برای نان جوی اجابت می نمود.» (محقق)

مکارم الأخلاق، ص ۱۷۷:

«عن أنس قال: "إِنَّ خِيَّاطًا دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فَأَتَاهُ بِطَعَامٍ قَدْ جَعَلَ فِيهِ قَرَعًا بِإِهَالَةٍ."»

ترجمه: «خیاطی پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت کرد و برای حضرت غذایی آورد که در آن کدو با روغن بود.» (محقق)

^۳ الکافی، ج ۵، ص ۱۴۱:

«عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "الهدية على

ثلاثة أوجه: هدية مكافأة و هدية مُصانعة و هدية لله عز وجل."»

ترجمه: «سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: "هدیه بر سه وجه است: هدیه ای که جزا و پاداش است و در ازای عملی است که طرف مقابل انجام داده است؛ و هدیه ای که رشوه است و بدین جهت داده می شود که طرف مقابل برای انسان انجام دهد؛ و هدیه ای که به خاطر خداوند عزوجل داده می شود."» (محقق)

می‌خواهد امیرالمؤمنین را بخرد، این می‌خواهد تصاحب کند، این می‌خواهد حقی بر آن حضرت داشته باشد، این می‌خواهد دل آن حضرت را استمالت کند و فردا در تقاضا و پیشنهادی که نسبت به آن حضرت می‌کند، متنی بر آن حضرت داشته باشد. حضرت می‌زند زیر پای همه این حرف‌ها. این را می‌گویند امیرالمؤمنین!

داستان عقیل به نقل از شیخ محمد جواد مغنیه

شیخ محمد جواد مغنیه^۱ در شرح مختصری که نسبت به نهج البلاغه نوشته، راجع به این داستان می‌گوید: قضایای عقیل و امیرالمؤمنین را هر قاصی و دانی^۲ می‌داند و در کتب مشهور و معروف است و کتاب‌ها درباره این نوشته‌اند؛ و آخرین کتابی که در این باره راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است، برای عبدالکریم خطیب است، که کتابی نوشته است به نام علی بن ابی طالب و این داستان را نیز در این کتاب آورده است که: عقیل آمد خدمت حضرت (آمد ظاهراً این است که از مدینه آمد، چون عقیل جایش در کوفه نبود و در مدینه بود. بین امیرالمؤمنین و عقیل کمال مودت و صفا بود؛ خیلی عقیل را دوست داشتند، و عقیل هم امیرالمؤمنین را خیلی دوست داشت، و کمال محبت و مهربانی را این دو تا برادر با هم داشتند؛ و از طرف دیگر عقیل برادر بزرگ است، بیست سال از امیرالمؤمنین سنش بیشتر است) آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد:

«یا اخی رکبنا دین عظیم؛ بار قرض من خیلی سنگین شده است!»

حضرت فرمودند: «من که چیزی ندارم، این عطایی که از بیت‌المال باید قسمت بشود من تمام سهمیه خودم را به تو می‌دهم!»

گفت: «من از آنجا بلند شدم آدمم اینجا برای اینکه عطای تو را بگیرم؟! این عطا که دردی از من دوا نمی‌کند! بیت‌المال، این عطائی را که آوردند و بین تمام مسلمین باید قسمت کنند هر کس سهمیه خود را بگیرد، تو هم که والی و حاکمی، سهمیه یکی از افراد عادی را می‌گیری، اینکه دردی از من دوا نمی‌کند!»

حضرت فرمودند: «والله لو کان لی مال لأعطیتک!»^۳ اگر خودم مال شخصی داشتم به تو می‌دادم، می‌دانی که من هم چیزی ندارم.»

^۱ شیخ محمدجواد مغنیه، فرزند شیخ محمود، از عالمان و مفسران شیعه در قرن اخیر است. او در لبنان متولد شد و تحصیلات خود را در موطن خویش آغاز کرد و سپس به نجف رفت و از محضر اساتیدی چون سید ابوالقاسم خویی و... بهره گرفت. او پس از بازگشت به لبنان، منصب قضاوت و ریاست دادگستری را در آنجا عهده‌دار شد. شیخ محمدجواد مغنیه دارای تألیفات بسیاری در علوم مختلف بوده و از جمله مفسرانی است که صاحب دو تفسیر *الکاشف* و *المبین* و شرح نهج البلاغه به نام *فی ظلال نهج البلاغه* است. (محقق)

^۲ یعنی: هر دور و نزدیکی.

^۳ *فی ظلال نهج البلاغه*، ج ۳، ص ۳۱۶: «والله ما لی مما ترى شیئاً [شیء] إلا عطائی؛ "به خدا قسم از آنچه می‌بینی چیزی جز سهم خودم برای من نیست!"»

عقیل فکری کرد و گفت: «اگر بروم پیش آن مرد، نسبت به من بهتر از تو دستگیری می‌کند!» (مقصودش معاویه بود!)

حضرت فرمودند: «أهلاً و سهلاً [راشداً مهدياً]؛ خُب میل خودت است، هر جا می‌خواهی بروی برو!»
عقیل حرکت کرد آمد به شام، رفت پیش معاویه. معاویه به عقیل سیصد هزار درهم داد، بعد گفت:
«عقیل حالا من بهترم یا برادرت؟!»

عقیل گفت: «تو بهتر هستی برای دنیای من، اما برادر من بهتر است برای آخرت من و برای دین من!»^۱
سیصد هزار درهم! اینها مال کیست؟ مال مسلمان‌هاست؛ جمع می‌کند و بین اطرافیان خود قسمت می‌کند! مرد سیاسی و چقدر زمینه شناس است! و برای ربودن قلوب اصحاب امیرالمؤمنین، کیسه‌های زر و کیسه‌های نقره می‌فرستد و افراد را به سمت هدف و نیت خود می‌کشانند.

ولی امیرالمؤمنین هم چنین آدمی نیست که اموال بیت‌المال مسلمین را به برادرش بدهد، اموال بیت‌المال مال مسلمین است؛ همین طوری که نمی‌تواند دست عقیل را بگیرد بیاورد در بازار ببرد داخل یک دکانی، دخل آن طرف را در جیب برادرش خالی کند!

چرا امیرالمؤمنین این کار را نمی‌تواند بکند؟ برای اینکه مال مردم است، مال مردم را که نمی‌شود به برادر داد؛ مال بیت‌المال که سهم تمام افراد مسلمین است، از عطایای آن هم نمی‌تواند به برادر بدهد و بگوید بقیه‌اش را قسمت کنید؛ گرچه حالا تمام اموال زیر دست امیرالمؤمنین است. و شاید قدرت بر تصرف داشته باشد، ولی اجازه در تصرف ندارد. قلبش میزان حق است؛ او می‌گوید این مال بین تمام افراد مسلمان‌ها باید قسمت بشود. این رویه امیرالمؤمنین بود.

سرّ ولایت آموز مصباح جان برافروز ***

*** رو از علی بیاموز یک شیمه علیّه

روی علیّ اعلیٰ اشراق نور بالا ***

*** عَنْ وَجْهِ تَأْلَأُ نُورٌ مِنَ الْهُوِيَّةِ^۲

سرّ هویت آمد روح مشیت آمد ***

*** إِيْجَادُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ مَبْدَأِ الْمَشِيَّةِ^۳

چون روح جمله آسماست این نکته پای برجاست

^۱ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۶؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۱۰۱.

^۲ ترجمه: «نوری از مقام هوویت ذات حضرت حق بر او درخشان شد.» (محقق)

^۳ ترجمه: «و ایجاد هر چیزی از مبدأ مشیت و اراده سرچشمه می‌گیرد!» (محقق)

*** یا واهب العطا یا رازق البریة^۱

چون نیست ره به ذاتش یک شمه از صفاتش ***

*** الرِّفْقُ بِالرَّعِيَّةِ وَالْعَدْلُ بِالْقَضِيَّةِ^۲

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۳

خدا کتاب فرستاده، میزان فرستاده، پیغمبران فرستاده و با آنها حجّت و بیّنه آورده است برای اینکه مردم قیام به عدل کنند؛ آن وقت علی علیه السلام خود مثل سایر افراد مسلمان، اگر دارد، از خود به آنها می‌دهد، اگر نه مثل سایر افراد، دیگر نمی‌شود انسان مال دیگری را بدهد به دیگری.

بله، یک وقت خود مسلمان‌ها می‌آیند می‌گویند: یا علی ما تمام بیت‌المال را به تو بخشیدیم، به هر کس می‌خواهی بده! این یک مسئله‌ای است. ولی امیرالمؤمنین پاسبان است و پاسدار، اگر به اندازه یک ذره تعدی کند خیانت کرده و خیانت برای مردمان معمولی پسندیده نیست، آن وقت علی بیاید خیانت کند؟! امام و محور عدالت، امیرالمؤمنین که از نقطه نظر ایمان، مقام امارت و حکومت به او داده شده است نه از نقطه نظر قدرت‌های ظاهری، او بیاید برادر خود را سیر کند و عموی خود را سیر کند و دختر خود را سیر کند و پسر عموی خود را سیر کند، و افرادی که حکومت ظاهری او را اداره می‌کنند سیر کند؟! ابداً! ابداً! می‌گوید: من تمام این دنیا را پشت سر می‌گذارم و یک قدم براساس جور و ظلم و خیانت بر نمی‌دارم!

ما لعلی و نعیم یفنی و لذّة لا تبقی؛^۴ «علی را با این کارها چه مناسبت؟!»

روضه حضرت

در این روز دور خانه امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می‌شوند و همه یکسره دور خانه امیرالمؤمنین جمع شدند. و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می‌زنند: [او را] به دست ما بدهید، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‌اند او را بکشند

^۱ ترجمه: «ای بخشنده عطاها به خلق، ای روزی دهنده خلائق!» (محقق)

^۲ ترجمه: «مدارای با خلق و عدالت در قضاوت یک شمه از صفات حضرتش می باشد.» (محقق)

^۳ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵/ امام شناسی، ج ۸، ص ۱۵۸:

«ما حقاً پیغمبران خود را با ادله و بیّنات و حجّت‌ها و معجزات فرستادیم، و با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قسط و عدل قیام کنند.»

^۴ نهج البلاغه (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۸، با قدری اختلاف. ترجمه:

«علی را چه کار با نعمتی که فانی شدنی است و لذتی که باقی نیست؟!» (محقق)

و قصاص کنند؛ فرموده‌اند:

ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می‌دانم و او؛ اگر بخواهم قصاص می‌کنم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و البته عفو می‌کنم. و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی‌دم من هستی، می‌خواهی قصاص کنی می‌خواهی عفو کنی، و خدا عفوکنندگان را دوست دارد.^۱ لذا در زمان حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد، آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شده‌اند فریاد می‌زنند، ابن ملجم را می‌خواهند. حضرت امام حسن علیه السلام در را باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی‌شود؛ ولی می‌خواهند ملاقات کنند.

در [خانه] امیرالمؤمنین، تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می‌خواست آزادانه می‌آمد و حضرت را ملاقات می‌کرد،^۲ ولی از امروز صبح^۳ دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی‌دادند، حال حضرت ساعت به ساعت سنگین تر می‌شد و تحمل ملاقات نداشتند.

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹:

«... «إِنَّ أَبَقَ فَأَنَا وَوَلِيٌّ دَمِي، وَإِنْ أَفَنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَلَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا...» ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَقَالَ: «يَا بَنِيَّ! ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَلَا تَأْتُمْ!»»

^۲ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵:

«فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهُ أَسِيرٌ فَأَحْسِنُوا نَزْلَهُ وَأَكْرِمُوا مَثْوَاهُ! فَإِنْ بَقِيَتْ قَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ؛ وَإِنْ مِتُّ فَاقْتُلُوهُ قَتَلْتَنِي وَلا تَعْتَدُوا!»» إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ أَلَّ مَعَّ تَدِينُ ﴿﴾*!»

^۳ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۳: «او اسیر دست شماس، غذای او را نیکو دهید و جا و محل او را جای خوبی قرار دهید! پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص می‌کنم یا عفو می‌نمایم، و اگر از این ضربت مردم، او را به همان طوری که مرا کشته است بکشید و زیاده روی و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد!»

* سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰؛ سوره مائده (۵) آیه ۸۷.

^۲ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰:

«قال محمد بن الحنفية، رضي الله عنه: «وَبِتْنَا لَيْلَةَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مَعَ أَبِي وَقَدْ نَزَلَ السَّمُّ إِلَى قَدَمَيْهِ وَكَانَ يُصَلِّي تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنْ جُلُوسٍ وَلَمْ يَزَلْ يُوَصِّينَا بُوَصَايَاهُ وَيُعَزِّينَا عَنْ نَفْسِهِ وَيُخْبِرُنَا بِأَمْرِهِ وَتَبْيَانِهِ إِلَى حِينَ طُلُوعِ الْفَجْرِ؛ فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَأْذَنَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُمْ بِالْدُخُولِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ...»»

ترجمه: «محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت: ما شب بیستم ماه رمضان را همراه با پدرم ماندیم درحالی که سم به پاهای حضرتش رسیده بود و حضرت نشسته نماز می‌خواندند و تا طلوع فجر مرتباً حضرت ما را وصیت می‌فرمود و دعوت به صبر می‌نمود و ما را از امرش آگاه می‌ساخت. پس چون صبح شد مردم اجازه خواستند پس حضرت اجازه دادند و مردم بر او وارد شدند.» (محقق)

^۳ یعنی روز بیستم رمضان المبارک. (محقق)

عیادت اَصْبَغ بن نُبَّاتَه از امیرالمؤمنین علیه السَّلام

اَصْبَغ بن نُبَّاتَه می گوید:

با حارث همدانی و سُوید بن غَفَلَه و جماعتی دیگر از اصحاب، دور خانه امیرالمؤمنین جمع بودیم و می خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر امیرالمؤمنین را ببینیم.

(اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند، اَصْبَغ بن نُبَّاتَه از شیعیان خالص و از روایات احادیث و از فقهاست.)

یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه امیرالمؤمنین بلند شد؛ مردمی که بیرون در بودند همه آنها هم صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه السَّلام در را باز کرد و گفت: «ای مردم، متفرَّق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و اجازه ملاقات دیگر ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرَّق شوید!»

همه مردم رفتند ولی من نرفتم؛ یک ساعت درنگ کردم، باز دو مرتبه دیدم، یک مرتبه صدای گریه و ناله بلند شد، من هم صدا به گریه بلند کردم.

حضرت امام حسن آمد گفت: «ای اَصْبَغ، چرا نرفتی؟! مگر پدرم پیغام نداد که بروید؟!» گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد، تا امام خود را نبینم کجا بروم؟! حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: «بیا!»

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: «ای اَصْبَغ، برخیز، برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم، چرا گریه می‌کنی؟!» گفتم: می‌دانم ای امام من، شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم!

آقا رو کرد به من، فرمود: «لابد می‌خواهی برای تو حدیثی بگویم؟» عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود: «در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود:

”ای علی، برو در مسجد و اعلان کن مردم جمع بشوند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ! و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلَا مَنْ عَقَّ وَالِدِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ أَبَقَ [مِنْ] مَوَالِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أُجْرَتَهُ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ!

آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی بدارد، لعنت خدا بر اوست!

کسی که از دست مولای خود بگریزد، لعنت خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!

من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصلّاة جامعة! مردم جمع شدند، رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

یکی از جمعیت برخاست و گفت: «یا علی! مقصود از این جملات چیست؟ شرحی برای ما بکن!» من هیچ نگفتم.

برگشتم خدمت رسول خدا و عرض کردم: یا رسول الله، جانم فدایت! من پیغام شما را به مردم رساندم ولی یکی از جمعیت برخاست و از من تقاضای شرح کرد و چون از شما پرسیده بودم چیزی نگفتم. بعد، امیرالمؤمنین رو می‌کند به اصبح می‌گوید: «ای اصبح! دستت را بده!» اصبح دستش را می‌دهد؛ بعد گفتند: «این انگشتت را بیاور!» امیرالمؤمنین انگشت اصبح را گرفتند و گفتند:

«همین طوری که من الآن انگشت تو را گرفتم، پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

«ای علی، من و تو دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را عاق کند و نافرمانی کند، از رحمت خدا دور است!»

ای علی، ما موالی این امت هستیم، کسی که از سنت ما بگریزد، از رحمت خدا دور است!

ای علی، ما اجیر این امت هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به خاطر نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور است!»

این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد بیهوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت در همان حال بیهوشی گاهی اوقات ران راستشان را بالا می‌آوردند و بعد می‌گذاشتند زمین، بعضی اوقات ران چپ.

من نشسته بودم، باز امیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: «ای اصبح نشسته‌ای؟» گفتم: جانم فدایت، بلی. گفتند: «می‌خواهی روایت دیگر برایت بگویم؟» عرض کردم: بفرمایید.

امیرالمؤمنین فرمود:

«روزی من از شدائد و مصیبات این منافقین امت و کارشکنی‌ها و...؛ خیلی اوقاتم تلخ بود، غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه‌باغ‌های مدینه می‌رفتم. پیغمبر به من برخورد کردند و گفتند:

«یا علی، چرا این قدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته!» گفتم: یا رسول الله مگر نمی‌دانی؟! پیغمبر فرمودند: «حالا می‌خواهی برایت یک حدیث بگویم تا از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟» عرض کردم: جُعِلْتُ فِدَاک، بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: «ای علی! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده؛ منبری می‌گذارند در محشر به نام منبر حمد و من در بالای آن منبر در پله هزارمین می‌نشینم و تو یک پله از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم؛ آن وقت یک پله پایین‌تر خازن بهشت، و یک پله

پایین تر مالک جهنم است، و بعد تمام خلایق من الأولین و الآخرين از سُعدا و أشقیاء و حتی از همهٔ اولیای خدا و صالحین و پیغمبران روی این درجات منبر قرار می‌گیرند، و تمام امت‌ها در صحرای محشر. خازن بهشت که یک درجه از تو پایین تر نشسته رو می‌کند به تمام اهل محشر می‌گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می‌شناسید که می‌شناسید، اگر نه من خودم را معرفی می‌کنم؛ من خازن بهشتم! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان علی.

بعد خازن جهنم، مالک جهنم می‌گوید که: ای اهل محشر! هر که مرا می‌شناسد، می‌شناسد؛ اگر نمی‌شناسد من خودم را معرفی می‌کنم: من مالک جهنم هستم! خداوند علیّ اعلیٰ مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را به پیغمبر آخرالزمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من امر فرمود که بینداز در دامان علی.

یا علی، در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنم در دامن تو انداخته می‌شود، و جهنم و بهشت براساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبت تو قسمت می‌شود، هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت و هر کس دور است اهل جهنم است؛ و این میزانی است که خداوند علیّ اعلیٰ به تو عنایت کرده است. آن وقت یا علی، من بر می‌خیزم و تو هم بر می‌خیزی، من دست می‌زنم به عرش پروردگار و به عرش رحمت، تو دست می‌زنی به کمر بند من، اهل بیت تو دست می‌زنند به کمر بند تو، و شیعیان همه دست می‌زنند به کمر بند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول‌الله! آن وقت همه به بهشت می‌روند؟

سه مرتبه پیغمبر فرمود: «إی و ربّ الکعبة! إی و ربّ الکعبة! بله، آن وقت همه به بهشت می‌روند. تمام این جمعیت و شیعیان و محبتین که دست زده‌اند به دامن اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می‌روند به لطف خدا!»^۱ این آخرین جمله امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.

سفارش امیرالمؤمنین علیه السّلام نسبت به قاتل خویش

باز امیرالمؤمنین بیهوش شد؛ چند لحظه‌ای دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه السّلام یک کاسه شیری برای امیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می‌لرزید، یک جرعه خوردند؛ بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

این شیر را ببر برای اسیر خود؛ این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید! بر من یک ضربت زده، فقط می‌توانید بر او یک ضربت بزنید؛ مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم

^۱ الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهما السّلام، ص ۱۳۲ - ۱۳۵، با قدری اختلاف.

و پا و زبان او را ببرید!) مبادا او را [زنده] آتش بزیند!^۱

شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می فرمود: «خدا مثله را مکروه دارد و مبعوض دارد ولو نسبت به سنگ گزنده‌ای!» ای حسن! از آنچه می خوری به آن بخوران، و از آنچه می آشامی به او بیاشام!^۲

حضرت امام حسن عرض می کند:

پدر جان! این ملعون، اَشقی [الأولین و اَشقی] الاخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه‌های کوفه را یتیم کرد، و بچه‌های یتیم و زنان بیوه را دربدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بر ما کرد؛ و تو دائماً بر او سفارش می کنی؟!

حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر نمی دانی ما خاندان رحمتیم، ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم!^۳ سیدالشهدا علیه السلام که مانند ابر بهاری گریه می کرد و چشمانش از شدت گریه مجروح شده بود، اشک‌های آن حضرت بر صورت امیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم‌های خود را باز کرد، فرمود: ای حسین، به حق من بر تو، گریه نکن! الآن در آسمان بودم و دیدم گریه تو ملائکه را به گریه درآورده است!

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:

به زودی می بینم که این امت، کینه‌های دیرینه را از شما بگیرند و شما را زیر شمشیر ستم قطعه‌قطعه کنند؛ بر شما باد به صبر و استقامت!^۴

^۱ معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۵۷:

«در رساله ۴۷ از نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۷ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن وصیت‌های خود فرمودند: "أَنْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَتِهِ، وَلَا يُمَثِّلُ بِالرَّجُلِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَالمَثَلَةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ العَقُورِ."»

و در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۶۳ به همین الفاظ از نهج البلاغه آورده است، و در ص ۶۶۰ از مناقب، خوارزمی نقل کرده است. و در تاریخ طبری، به تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم ج ۵، ص ۱۴۸ آورده که:

"و قد كان على نهي الحسن عن المثلة. وقال: يا بني عبد المطلب! لا ألينكم تحوضون دماء المسلمين تقولون: قتل أمير المؤمنين، قتل أمير المؤمنين! ألا لا يقتلن إلا قاتلي. أنظر يا حسن! إن أنا مت من ضربته هذه فاضربه ضربة بضربة؛ و لا تمثّل بالرجل فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه و [آله] و سلم يقول: إياكم و المثلة و لو أنها بالكلب العقور."»

و عین این حدیث را ابن‌اثیر در کامل، ج ۳، ص ۳۹۱ آورده است.

^۲ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۸۸، به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام به اسناد خودش، از لوط بن یحیی، از مشایخش.

^۳ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۸۷.

^۴ همان، ص ۲۸۸، با قدری اختلاف.

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾؛^۱ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.^۲ نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَنَدْعُوكَ وَنُقَسِّمُ
عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالتَّسْعَةَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَبِاسْمِكَ الْعَظِيمِ
الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ ... !

خدایا ما را بیامرز! از همه گناهان ما بگذر! تا از ما راضی نشوی ما را از دنیا مبر! در این ماه مبارک
رمضان قلم عفو را بر جمیع گناهان ما بکش! توبه ما را قبول بفرما! دعاها را مستجاب کن! در این شب
و شب قدر از بهترین نفعات خزانه قدست روزی ما بفرما! ما را از زیارت کنندگان امیرالمؤمنین علیه السلام
قرار بده! توفیق عبادت در این شبها به ما عنایت بفرما! دل‌های ما را بیش از این به نور یقین منور کن!
سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بفرما! حوائج شرعی ما برآور! فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان! دیدگان
ما را به جمالش منور بفرما!

و عَجِّلِ اللَّهُمَّ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ

۱ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

۲ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.